



فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

دوره ۱۸، شماره ۵۸، بهار ۱۴۰۱

نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۲۰-۱

نقش دیپلماسی مسیر دو^۱ در کاهش منازعات بین‌المللی (مطالعه موردی: جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا)

عیسی کاملی^۱

حسن خداوردی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۲۷ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۰/۰۵

چکیده

تعدد و تنوع چالش‌ها، بحران‌ها و مناقشات میان بازیگران دولتی و غیردولتی باعث شده است تا شکل‌های گوناگونی از دیپلماسی به فراخور ماهیت روابط طرفین مناقشات بروز و ظهور کند. به علت دشواری‌های کارکردی دیپلماسی مسیر رسمی موسوم به مسیر یک، خصوصاً برای طرفین مناقشه که فاقد روابط رسمی هستند، کاربرد دیپلماسی یا تکنیک مسیر دوم یک انتخاب آگاهانه و هوشمند است. این تکنیک در انجام ماموریت‌های خود در مواجهه با چالش‌ها و محدودیت‌های پیش‌بینی‌نشده، نیازمند حمایت و تائید اطراف مناقشه است. تحقیق حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال اصلی است که میان کاربرد این دیپلماسی با کاهش منازعات چگونه ارتباط و همبستگی وجود دارد. برای تبیین این تحقیق تلاش می‌شود از چارچوب‌های نظری مربوط به دیدگاه‌های مایکل برچر بهره‌گیری شود. انتخاب این موضوع از آن جهت مهم است که در تحقیقات انجام‌شده تاکنون به‌ندرت به پدیده نقش این نوع از دیپلماسی در منازعات ایران و آمریکا پرداخته شده است. تحقیق حاضر به دنبال تبیین این فرضیه است که دیپلماسی مسیر دو متناسب با ظرفیت خود در کاهش منازعات نقش دارد و در مقاطعی نظیر نیل به توافق هسته‌ای (برجام) توانسته به شکل محدود و موردی موفق عمل کند و فضای جدیدی در مناسبات طرفین مناقشه ایجاد کند.

کلمات کلیدی

دیپلماسی نوین، دیپلماسی مسیر دو، بحران هسته‌ای، منازعه، ایران، آمریکا

۱- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. e.kameli.ny@gmail.com

۲- گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) hakhodaverdi@gmail.com

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روابط ایران و آمریکا وارد ماریپیچ عمیقی از دشمنی شده و طرفین منافع یکدیگر را در معرض خطر قرار داده و یا نمونه‌هایی از همکاری و هماهنگی ارادی و آگاهانه را نیز تجربه کرده‌اند. همکاری‌هایی که گاه بر اساس تهدید مشترک شکل گرفته و گاه ضامن منافع مشترک بوده است. به موازات شدت یافتن سطح و دامنه این منازعات بر سر مداخله آمریکا در امور داخلی ایران یا موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی نظیر توسعه برنامه هسته‌ای، گاهی مکانیسم‌ها و شیوه‌های مختلفی برای کاهش تنش و منازعه طراحی و بنا به ضرورت بکار گرفته شده است. یکی از این شیوه‌ها، به کارگیری تکنیک یا دیپلماسی موسوم به مسیر ۲ است که عمدتاً از زمان ریاست جمهوری دوره اصلاحات شروع به کار کرد. از آن زمان به بعد، این تکنیک به رغم محدودیت‌ها، نقش و تأثیرات ناپایدار و بعضاً قابل توجهی در روند تنش‌زدایی و جلوگیری از تشدید و یا کاهش منازعات داشته است.

چهار دهه منازعه حکایت از منازعه‌ای ممتد و پایدار دارد که دشوار است، نقطه پایانی برای آن متصور بود. در چنین وضعیتی، مخاطرات همواره در کمین بوده و با یک تحول در مناسبات فی‌مابین و یا محیط پیرامونی ممکن است روند تصاعدی به خود بگیرد. به رغم طولانی بودن مناقشه هیچ‌گونه وقوع جنگ آشکار و مستقیم میان ایران و آمریکا به وجود نیامده است. مشابه این را می‌توان در مناقشه آمریکا و شوروی سابق مشاهده کرد. بدیهی است همه بحران‌ها به شکل جنگ در نمی‌آیند.

دیپلماسی مسیر دو (۲) یک تکنیک و شیوه آزمایشی و محدود برای کمک به یافتن راه‌هایی جهت کاهش منازعه میان ایران و آمریکا به شمار می‌آید و استمرار و تقویت آن موجب کاهش سطح و دامنه منازعات فی‌مابین می‌شود. نقطه قوت عمده این تکنیک، کمک به تقویت درک طرفینی در چارچوب راهبرد جلوگیری از افزایش سطح تنش و منازعه است. این پژوهش از آن جهت مهم است که دیپلماسی مسیر دو فرصت و ابزار نسبتاً کارآمدی را در اختیار مسیر یک قرار می‌دهد تا روایتگر نیازها و انتظارات متقابل باشد و مجموعه نظرات و ایده‌های را در قالب بسته پیشنهادی و فرمول کاربردی در اختیار نمایندگان رسمی دولت‌ها قرار می‌دهد تا در صورت تأیید در فرایند و ساختار تصمیم‌گیری به برنامه و سیاست رسمی تبدیل شوند. به تعبیر دیگر، سنجش محدودیت‌ها و فرصت‌های پیش روی نخبگان سیاسی و فرهنگی برای به کارگیری و آزمودن توانمندی و تجربیات خود در جهت کاستن از دیوار بلند بی‌اعتمادی موجود و برقراری زمینه تماس و گفتگو در فضا و محیط ناپایدار از اهداف این پژوهش به شمار می‌آید؛ بنابراین، سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که: نقش و تأثیر دیپلماسی مسیر ۲ در کاهش منازعات بین ایران و آمریکا چگونه است؟ در پاسخ، این فرضیه مطرح است که دیپلماسی مسیر ۲ در کاهش

نقش دیپلماسی مسیر دو در کاهش منازعات بین‌المللی/خداوردی و کاملی

منازعه ایران و آمریکا دارای دامنه متغیری بوده و در مواردی تأثیرات محدود و مقطعی و در مواردی اثرات تعیین کننده‌ای داشته است.

از حیث پیشینه تحقیق، تاکنون مطالعات پراکنده‌ای در مورد نقش تکنیک مسیر دو در پیشبرد دیپلماسی در مناسبات میان کشورهایی که درگیر در سطوح مختلف مناقشه هستند، صورت گرفته است. به‌عنوان مثال:

نگین راز (۱۳۹۳) در مقاله "بایسته‌ها در مدل ارزیابی تکنیک دیپلماسی مسیر دو" تلاش نموده است با رویکرد توصیفی - تحلیلی به تبیین مفهوم و نقش دیپلماسی مسیر دوم پرداخته و مختصات و نقاط قوت و ضعف این تکنیک و مدل چندمرحله‌ای برای سنجش و ارزیابی آن را مورد واکاوی قرار دهد و نقش عوامل خارجی اثرگذار در این فرایند را از نظر دور ندارد.

دیماجیو (۲۰۱۰) در مقاله "Track II Diplomacy" ضمن اشاره به سابقه فعالیت این مسیر در مناسبات ایران و آمریکا خصوصاً از زمان ریاست جمهوری دوره اصلاحات و مشارکت مؤسسات و مراکز ایرانی و آمریکایی فعال در این حوزه به نقش این ظرفیت در حصول برجام و تسری این مدل برای کاهش تنش میان ایران و عربستان می‌پردازد. وی در عین حال معتقد است تغییر دولت‌ها مستقیماً بر تداوم یا توقف فعالیت این نوع دیپلماسی اثرگذار خواهد بود.

وجه بارز مقاله حاضر، پرداختن به پدیده نقش مسیر دو با تمرکز بر منازعات ایران و آمریکا است و نگارنده سعی دارد تا ضمن تبیین معانی و مفاهیم و تشریح ویژگی‌ها و توصیف این پدیده، چگونگی قابلیت اجرایی آن در منازعه میان ایران و آمریکا در بازه زمانی ۴۰ سال گذشته را مورد کنکاش قرار داده و از این رهگذر، عملکرد نخبگان غیررسمی مورد اعتماد دولت‌های دو کشور را مورد ارزیابی قرار دهد.

چارچوب نظری

نظریه بحران و بی‌ثباتی مایکل برچر

با توجه به متغیر مستقل منازعه میان ایران و آمریکا، در این مقاله تلاش خواهد شد تا با استفاده از نظریه بحران و بی‌ثباتی مایکل برچر و تحلیل بحران‌ها و مدل‌سازی وی و نیز نظریه کنش ارتباطی هابرماس و مفاهیم مرتبط با آن به تبیین این موضوع پرداخته شود.

یک بحران بین‌المللی زمانی رخ می‌دهد که تغییر رفتار یک یا چند دولت منتهی به کنش متقابل خصومت‌آمیزتر می‌شود. "بنا به تجربیات و نتایج حاصل از مطالعات نظری، نوسانات و بی‌نظمی‌های متعدد در فرآیند (کنش‌ها و واکنش‌های صادره از نهادها و واحدهای سیاسی) یا چالش‌های متعدد در ساختار

یک نظام بین‌المللی (جایگاه واحدها و نهادها، قوانین و مقررات حاکم بر روابط قدرت) نشان از نوعی بی‌ثباتی دارد. به همین ترتیب، تغییرات و نوسانات فراوان نشان‌دهنده‌ی بی‌ثباتی زیاد است. به موازات این امر، تغییرات برگشت‌پذیر در فرآیند و چالش‌های برگشت‌پذیر در ساختار، نشان‌دهنده تعادل در نظام بین‌المللی است و به همین ترتیب تغییرات و چالش‌های برگشت‌ناپذیر، عدم تعادل را نشان می‌دهد (برچر، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۴)

اوج یک بحران در عرصه بین‌المللی را می‌توان در وقوع یک جنگ همه‌جانبه و گسترده مشاهده کرد. به لحاظ نظری، ادامه گسترش بحران می‌تواند منجر به وقوع درگیری نظامی گردد. "جنگ شکننده‌ترین نوع کنش متقابل در بین کشورها است. بیشترین احتمال وقوع جنگ هنگامی است که خواص وضعیتی و بازیگر، نوع جرقه، موضوعات مورد اختلاف، ارزش‌های تهدید شده، قابلیت نسبی و بی‌ثباتی داخلی به‌طور وخیمی منفی‌ترین وضعیت یا وضع منازعه آمیز خود را نشان می‌دهند. یعنی، خشونت‌آمیزترین جرقه، پرتعدادترین موضوعات مورد اختلاف، تهدید شدن اساسی‌ترین ارزش‌ها، جنگ را در پی خواهند داشت. هنگامی که تمام این عوامل در حد افراطی خود هستند و زمانی که یک بحران در چارچوب یک منازعه جاری فوران می‌کند، احتمال تصاعد به جنگ در بالاترین حد خود خواهد بود." (برچر، ۱۳۸۲: ۷۷-۷۸)

به لحاظ نظری "از چهار مرحله یک بحران بین‌المللی، یعنی مراحل پیدایش، گسترش، کاهش و تأثیر، مناقشه موجود در روابط سیاسی ایران و آمریکا را می‌توان در مرحله مابین مرحله گسترش و مدیریت به سمت کاهش ارزیابی نمود. برخی معتقدند که مرحله کاهش به لحاظ مفهومی تا حدودی نقطه مقابل گسترش است.

از مهم‌ترین ویژگی‌های مرحله گسترش عبارت است از اینکه؛ در روند تنش‌های جاری میان ایران و آمریکا بعد از خروج آمریکا از برجام، دولت این کشور نزد سایر کشورها به‌عنوان دولت یک‌جانبه‌گرا و بی‌توجه به تعهدات بین‌المللی و موضوع اشاعه معرفی شده، دولت‌های غربی حاضر به تشکیل یک ائتلاف همه‌جانبه با آمریکا علیه ج.ا.ا. نیستند، هزینه‌های رویکرد برد - باخت افزایش یافته، رفتارهای خصومت‌آمیز و تحریک‌کننده برگشت‌پذیر شده، برداشتها از تهدید ارزش‌های حیاتی طرفین در حال تقویت شدن است، فشار روانی در سطح نخبگان و افکار عمومی مجدداً بیشتر شده، احتمال وقوع درگیری نظامی افزایش یافته ولی برای طرفین وضعیت همچنان مبهم است و امکان تصادم ناخواسته و گسترش آن به یک بحران یا جنگ وجود دارد و نهایتاً اینکه به‌رغم اینکه فرصت کافی برای احیای مذاکرات و تصمیم‌گیری ایجاد شده است.

نقش دیپلماسی مسیر دو در کاهش منازعات بین‌المللی/خداوردی و کاملی

در سایه چنین شرایط پرنوسانی، نقش نخبگان و محققان دو کشور در چارچوب تکنیک مسیر رسمی به‌عنوان متغیر مستقل که در چارچوب نظریه ارتباطی یورگن هابرماس معنا می‌دهد، از اهمیت خاصی برخوردار است. در نظریه کنش ارتباطی تأکید بر این گزاره اصلی است که کنشگران اجتماعی برای رسیدن به یک درک مشترک، از طریق استدلال، وفاق و همکاری با همدیگر با بهره‌گیری از کنش کلامی و گفت‌وگو با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. در واقع هابرماس از طریق این نظریه می‌کوشد تا ثابت نماید که منازعات اجتماعی و سیاسی به‌طور ایده‌آل می‌بایست فارغ از قهر و خشونت حل‌وفصل بشود و برای رسیدن به این هدف، بایستی نظامی اجتماعی تحقق یابد که در آن تصمیمات و به اجرا درآوردن آن‌ها، از طریق استدلال‌های متفق‌القول صورت گیرد. یکی از مؤلفه‌های اساسی نظریه در نزد هابرماس جهان زیست است. جهان زیست عبارت است از پیشینه‌ای از توافقات زندگی روزانه ما که جهت‌گیری‌های مشترک ما را همراه با فهمی مشترک در زندگی جهت داده و انسجام می‌بخشد. (هابرماس، ۱۳۸۴: ۱۳۵)

واقعیات سیاسی امروزی در داخل آمریکا فضای نا اطمینانی نسبت به جهان دیپلماتیک سنتی ایجاد کرده است. رهیافت رسمی آمریکا به دیپلماسی دیگر شامل مواضع دیپلماتیک سنتی، مذاکرات و توافقات نیست. مسیر رسمی هیچ‌گاه جایگزینی برای دیپلماسی مسیر یک نبوده بلکه نقش مکمل داشته است. دیالوگ مسیر دو همیشه در فضای مناقشه و یا قطع روابط دیپلماتیک نیست؛ بلکه حتی برای دو کشوری که روابط دیپلماتیک قوی نیز دارند اتفاق می‌افتد. گاهی نقش این دیالوگ‌های غیررسمی برای کمک به بخش‌های رسمی برای کاهش اختلافات بر سر موضوعات اساسی و چالشی بین‌المللی صورت می‌گیرد. موسسه اسپن میزبان دو رویداد دیالوگ مسیر دو یکی با هند و دیگری با چین بوده است. دیالوگ مسیر دو بین آمریکا و هند بر سر موضوع انرژی و تغییرات آب و هوایی در سال ۲۰۱۰ خارج از فضای رسمی شکل گرفت. این دیالوگ فرصتی برای دیپلماسی بدون حضور دیپلمات‌های رسمی فراهم کرد و شهروندان را توانمند ساخت تا درگیر در مسائل اساسی شوند. از طریق نشست‌های غیررسمی میان رهبران تجاری و جوامع مدنی، این دیالوگ توانست تلاش‌های دوجانبه بین هند و آمریکا را برای منافع متقابل کوتاه و میان‌مدت تکمیل نماید. (Obern, ۲۰۱۸: ۱۲)

سیر تحول در تکنیک‌های دیپلماسی

دیپلماسی نوین دارای مشخصه‌هایی است که آن را از دیپلماسی سنتی متمایز می‌سازد. برخی از این ویژگی‌ها را می‌توان شامل نخست، گسترش روزافزون گفتگوهای چندجانبه عمومی در مورد سیاست خارجی یعنی سیاست برون‌مرزی که قبلاً امری مختص به دربار یا دولت و یا حداکثر مجلس بود به سطح رسانه‌ها کشیده شد و گفتگو درباره سیاست خارجی از اتاق‌های دربسته به درهای باز رسانه‌ها منتقل

گردید. دوم، توسعه فعالیت دیپلماتیک به حوزه‌های فرهنگی و آموزشی است. دیپلماسی قبلاً محدود به حوزه‌های سیاست و اقتصاد بود، ولی در قرن جدید، فرهنگ و رسانه‌ها جایگاهی مهم پیدا کرد. سوم، تکثر کانال‌های غیررسمی برای تماس میان دولت‌ها و ملت‌ها بود؛ یعنی دولت‌ها راه‌های جدیدی پیدا کرده‌اند تا بر ملت‌های دیگر تأثیر بگذارند. این راه‌ها به چهار دسته تقسیم می‌شوند: نخست، دستیابی فرهنگی غیررسمی حکومتی به نحوی که دولت‌ها ارگان‌هایی ایجاد نمایند که گرچه وابسته به دولت هستند، اما فعالیت آن‌ها در خارج از کشور به شکل غیررسمی است. دوم، دستیابی فرهنگی شبه رسمی حکومتی، به گونه‌ای که روابط سازمان‌های فعال در خارج از کشور با دولت یک رابطه نیمه پنهان و نیمه رسمی باشد. سوم، دستیابی فرهنگی غیر حکومتی، اساساً سازمان‌های غیر حکومتی یک کشور با سازمان‌های غیر حکومتی در کشورهای دیگر نظیر بنیادها و مؤسسات خیریه و مؤسسات فرهنگی و آموزشی در تعامل با هم هستند؛ و چهارم، دستیابی فرهنگی غیر رسمی از طریق سازمان‌های بین‌المللی یعنی تأثیرگذاری بر یک کشور از طریق تأثیرگذاری بر سازمان‌های بین‌المللی صورت گیرد مثل نفوذ آمریکا در سازمان یونسکو برای تأثیرگذاری بر فعالیت‌های فرهنگی در سطح جهان. (۷۷:۲۰۰۶، Mapendere)

انواع مسیرهای دیپلماسی

برای اینکه درک صحیحی از کارکرد مسیر دو به دست آید، ابتدا مروری بر انواع دیپلماسی‌ها و تکنیک‌ها صورت می‌گیرد.

دیپلماسی مسیر رسمی موسوم به مسیر یک

دیپلماسی رسمی دارای تاریخ طولانی با ریشه‌هایی در تاریخ بشریت دارد و مگال هاس در توصیف دیپلماسی رسمی می‌گوید: " یک ابزار سیاست خارجی برای برقراری و توسعه تماس‌ها بین دولت‌های کشورهای مختلف از طریق استفاده متقابل از میانجی‌گرانی است که توسط طرف‌های مربوطه به رسمیت شناخته می‌شوند. مهم‌ترین جنبه‌ی دیپلماسی مسیر ۱ که آن را از دیگر اشکال دیپلماسی متمایز می‌سازد، کاربرد رسمی آن در سطح دولت به دولت است. این نوع دیپلماسی، به دنبال پروتکل مشخصی است که دولت امضا کننده نسبت به آن متعهد است. مسیر ۱ معمولاً ابزار اولیه صلح‌سازی در سیاست خارجی دولت‌هاست و توسط دیپلمات‌ها، مقامات عالی‌رتبه دولتی و رهبران کشورها انجام می‌شود و هدف از آن، تأثیرگذاری بر ساختارهای قدرت سیاسی است. علاوه بر دولت‌ها، بازیگرانی هم‌چون سازمان ملل، واتیکان و گروه‌های سیاسی و اقتصادی نظیر اتحادیه اروپا، اتحادیه عرب، اتحادیه افریقا و سازمان کشورهای آمریکایی و بسیاری دیگر را می‌توان در زمره بازیگران این مسیر برشمرد.

نقش دیپلماسی مسیر دو در کاهش منازعات بین‌المللی/خداوردی و کاملی

این مسیر دارای برخی نقاط قوت است: توانایی استفاده از قدرت سیاسی برای تاثیرگذاری برجسته مذاکرات و نتایج آن دارد. این قدرت ممکن است شامل استفاده از تهدید نیروی نظامی در صورتی که تصمیم بگیرد علیه معاهدات بین‌المللی اقدام کند، گردد. این مسیر ظرفیت دسترسی به مواد و منابع مالی را دارد و این امر ابزار قوی و منعطفی در مذاکرات به دست می‌دهد، قادر است به دلیل استفاده از منابع اطلاعاتی متعدد از دانش عمیق در مورد منافع طرف‌ها بهره‌برد و نهایتاً اینکه، میانجی‌گران این مسیر از صلاحیت لازم برای استفاده از دانش وسیع سیاست خارجی دولت‌هایشان و نیز سیاست خارجی طرف‌های مناقشه برخوردارند. (نگین راز، ۱۳۹۳: ۸)

این نوع دیپلماسی در عین حال نقاط ضعف عمده‌ای دارد. اولین نقطه ضعف آن، رهیافت‌های مربوط به حل مناقشات، به خاطر قدرت آلوده به فساد هستند. قدرت دولت‌ها می‌تواند بجای ابزار تسهیل‌کننده، مسئولیتی برای صلح پایدار داشته باشد. قدرت می‌تواند از موضوعات مورد تأکید طرف‌های ضعیف‌تر عبور کند و به تضعیف تداوم و پایداری قرارداد صلح منجر شود. دوم اینکه، نمایندگی‌های دیپلماتیک به‌عنوان سرمایه دیپلماسی مسیر ۱، معمولاً در اوج مناقشات بین کشورهای مورد مناقشه وجود ندارند یا بسته می‌شوند و در چنین شرایطی، ارتباطات در لحظاتی که مورد نیاز است کاهش می‌یابد. سوم اینکه مقامات نمی‌توانند علیه کشورشان صحبت کنند و در نتیجه ممکن است خیلی سرسخت باشند و یا مذاکرات را از طریق مشورت با رهبران‌شان در داخل به تأخیر بیندازند و نهایتاً اینکه این نوع مسیر توسط محافل انتخاباتی تحت تأثیر قرار می‌گیرند. (Mapender, 2006: ۶۹)

دیپلماسی مسیر غیر رسمی موسوم به مسیر دو:

این نوع دیپلماسی شامل تعامل غیررسمی بین اعضای کشورها یا گروه‌های مخالف است که هدف توسعه راهبردها به منظور اثرگذاری بر افکار عمومی و سازمان‌دهی منابع مادی و انسانی برای حل مناقشات را تعقیب می‌کند.

برخی نظریه‌پردازان و فعالان در این عرصه همچون جوزف مونتویل^۲ معتقد است این تکنیک یا مسیر جایگزینی برای مسیر رسمی نیست، اما به جبران محدودیت‌های تحمیل شده از سوی انتظارات روان‌شناسی مردم کشور بر رهبران‌شان می‌پردازد. مهم‌تر اینکه، مسیر غیررسمی هدفش ایجاد پل یا تکمیل مذاکرات دیپلماسی مسیر رسمی است. سازمان‌هایی همچون در جستجوی زمینه‌های مشترک^۳، شبکه صلح‌سازی غرب آفریقا^۴، مرکز اروپایی پیشگیری از مناقشات^۵ نمونه‌های از سازمان‌های با مأموریت تقویت گفتگوهای غیررسمی هستند.

این دیپلماسی دارای نقاط قوت قابل تأملی است. به عنوان مثال، طرف‌های مسیر دو از طریق قدرت قانونی یا سیاسی برای انجام فعالیت و وظایف خود منع نشده‌اند. در نتیجه، می‌توانند در مورد موضوعاتی که مستقیماً بر جوامع و خانواده‌هایشان تأثیر می‌گذارد ابراز عقیده نمایند. مقامات فعال در مسیر دو ترس و نگرانی نسبت به از دست دادن حوزه انتخابیه ندارند؛ زیرا این‌ها خود شکل‌دهنده این حوزه انتخابیه هستند. این مسیر از طریق توانمندسازی گروه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و دادن فرصت و عرصه به آن‌ها، زمینه طرح و ابراز نظرها در مورد چگونگی دستیابی به صلح در جوامع و یا کشورهایشان را فراهم می‌سازد. در هر دو سطح مناقشه پیش از خشونت و مراحل مناقشه بعد از خشونت به شکل مؤثری عمل می‌کنند؛ بنابراین، این یک ابزار بسیار مؤثر در پیش‌گیری از مناقشات خشن و صلح‌سازی بعد از مناقشه به شمار می‌آید. شامل رهبران ریشه‌دار و میانه‌ای هست که در تماس مستمر با مناقشه و اطراف آن هستند و نهایتاً اینکه تحت تأثیر محافل انتخاباتی قرار نمی‌گیرند.

در مقابل، این تکنیک دارای برخی نقاط ضعف است. به عنوان مثال، شرکت‌کنندگان توانایی محدودی برای اثرگذاری بر سیاست خارجی و ساختار قدرت سیاسی دارند، زیرا فاقد قدرت سیاسی هستند. برای مشاهده نتیجه بخشی بازیگری آن‌ها ممکن است نیاز به زمان زیادی باشد. توانایی اثرگذاری و ایجاد تغییر به سطح جنگ را محدود کرده است. شرکت‌کنندگان به ندرت از منابع لازم برای حفظ اهرم‌ها در طول مذاکرات برخوردارند. در رژیم‌های اقتدارگرا که رهبران‌شان حرف‌شنویی از رهبران سطح پایین‌تر ندارند، مؤثر نیستند. بازیگران با توجه به فقدان قدرت سیاسی، در بسیاری از موارد به خاطر تصمیمات ضعف قادر به پاسخگویی نیستند. به دلیل چندمنظوره و چندکارکردی بودن بازیگران، آن‌ها به‌طور چشم‌گیری به فقدان هماهنگی مشهورند.

دیپلماسی مسیر ۱/۵

این واژه در گفتگوی افراد متعددی در حل مناقشات به کار گرفته شده است. کاربرد این نوع دیپلماسی تا حدی گیج‌کننده است. دکتر سوزان آلن نان در تز دکترایش می‌نویسد: یک نوع تلاش برای حل مناقشه وجود دارد که طبقه‌بندی دیگر انواع دیپلماسی را به چالش می‌کشد و معمولاً به آن، دیپلماسی مسیر ۱/۵ گفته می‌شود. این تحلیل مشترک غیررسمی در میان مذاکره‌کنندگان است. میندر^۶ تحت الهام بخشی آلن نان و در تلاش برای عملیاتی کردن مسیر ۱/۵ در اثر مداخلات مرکز کارتر، مسیر ۱/۵ را این‌گونه تعریف کرد " تعاملات شخصی یا عمومی بین نمایندگان رسمی دولت‌های در حال مناقشه یا نهادهای سیاسی نظیر جنبش‌های مسلح مردمی که توسط طرف ثالث تسهیل یا میانجیگری شده تا سازمان یا موسسه سیاسی را نمایندگی نکنند. هدف این تعاملات، تأثیرگذاری بر تغییرات بین طرف‌هایی

نقش دیپلماسی مسیر دو در کاهش منازعات بین‌المللی/خداوردی و کاملی

می‌باشد که هدف تغییر ساختار قدرت سیاسی که باعث مناقشه شدند را دنبال می‌کند. آلن نان مسیر ۱/۵ را تعاملات غیررسمی بین نمایندگان رسمی دولت‌ها ذکر کرد. وی این مسیر را شامل ابتکارات دیپلماتیک که توسط هیات‌های غیررسمی تسهیل می‌شوند، اما مستقیماً شامل مقاماتی از مناقشات مورد بحث می‌شود، تعریف می‌کند. (Mapender, 2006: ۶۹)

ویژگی‌های تکنیک مسیر دو

مسیر دو شامل طیفی از فعالیت‌ها با هدف حل یا پیش‌گیری از مناقشات است. این ابتکارات می‌تواند از طریق بازیگران متعددی نظیر نمایندگان دولتی در ظرفیت غیررسمی، کارشناسان سازمان‌های غیردولتی و غیر حکومتی تحت عنوان میانجی‌گران در مذاکرات ساختاری، محققین شرکت‌کننده در دیالوگ‌های مربوط به نرم‌ها، هنجارها و آموزش برای صلح‌سازان آینده هدایت شود. چارچوب این ابتکارات قابل تغییر بوده و آن‌ها بخشی از روند صلح هستند و هدف مؤکدی برای تقویت درک و اعتماد و نیز به توافقات میان طرف‌های درگیر را به اشتراک می‌گذارند.

دیپلماسی مسیر دو می‌تواند به‌طور خاص در موقعیت‌هایی که دیپلمات‌ها ممکن است در نتیجه تعاملات رسمی، نگران سلامتی و یا آینده حرفه‌ای‌شان باشند. همان‌طور که در قضیه ترکیه و چین رخ داد، مفید و کمک‌کننده باشد. فضای سیاسی می‌تواند مذاکرات صریح بین نمایندگان رسمی کشورها را ممکن ساخته و خلق ایده‌های جدید را با دشواری همراه سازد. با این وجود، بازیگران غیردولتی مورد اعتماد می‌توانند قبل از آن که مذاکرات رسمی آغاز شود، وارد مسیر شده و حول موضوعات جدلی بحث کرده و زمینه مشترکی بین طرفین بیابند. در این شیوه، به‌رغم دستورالعمل‌های دولت‌های مرکزی، مسیر می‌تواند فضای امنی برای تعامل در یک دیالوگ معنادار با نگرانی کمتری و همراه با پیشنهادهای مبتکرانه خارج از پارادایم برقرار شده بیابند. اعتماد و اطمینان و حفظ محرمانگی بهترین ضمانت‌های مسیر دو برای بازیگران بین‌المللی به شمار می‌آید. (Tracci, ۲۰۱۹: ۷)

دانشگاه پرینستون در سال ۲۰۱۳ با برگزاری کارگاهی ضمن بررسی نقش مسیر دو در تحولات خاورمیانه، توصیه‌هایی که هم‌سو با اهداف مورد نظر این مسیر است را در یافته‌های خود مورد تأکید قرار داده است. (Allen, ۲۰۱۳: ۸-۱۰) براساس این توصیه‌ها، به‌کارگیری مسیر گفتگوی غیررسمی برای تکمیل فعالیت‌های مسیر رسمی در آینده است. فرصت‌ها در جایی که این مسیر بتواند مذاکرات رسمی را تسهیل کند، مورد شناسایی قرار می‌گیرند. در جایی که نفوذ طرفین محدود بوده و بازیگران کلیدی در مقابل صلح مقاومت می‌کنند، چالش‌ها و محدودیت‌های این نوع دیپلماسی مورد توجه قرار می‌گیرد. این مسیر منبعی از تجمع ایده‌هاست و دیالوگ‌ها می‌تواند در فرایند تبادل پیشنهادهای اصلی در مورد گام‌های

بعدی مورد نیاز جهت حل مناقشات، پایه‌های مذاکرات اولیه را فراهم سازد. همچنین قادر است به ایجاد بحث و گفتگو در مورد موضوعات خیلی حساس برای مذاکرات رسمی کمک کند و ابزاری برای آزمایش پیشنهادها و تکمیل تلاش‌های موجود باشد. خطرات مشارکت علنی یا حمایت از دیالوگ در این مسیر می‌تواند موجب انتقادات داخلی شود و نهایتاً اینکه ممکن است به تضعیف یا تشدید رقابت با تلاش‌های رسمی برای حل مناقشات طرفین انجامد.

یک پروسه مؤثر ناشی از گفتگوهای غیررسمی باعث طرح ایده‌ها و چشم‌اندازهای جدید می‌شود و ارتباطات نزدیک‌تری بین آکادمیسین‌ها، رهبران جوامع مدنی و مؤسسات برقرار می‌سازد. برقراری این دیالوگ مؤثر مستلزم عناصر متعددی برای تضمین مفید و ارزشمند بودن بحث‌هاست. نخست این‌که شرکت‌کنندگان بایستی منافع واقعی در تقویت روابط بین کشورها و تمایل به درک دیدگاه‌ها و چالش‌ها و شرایط فراروی دیگر طرف‌ها را داشته باشند. این منافع باید در مسیر اهدافی روشن و دستورکاری خوب طراحی شده تا بحث‌ها را به سمت دیالوگ سازنده و معنادار جهت دهد. هر هیأتی باید معیارهای موفقیت و ناکامی خود را تعریف کند و در جای مناسب با دیگر هیأت برای توسعه اهداف مشترک در هر دیالوگی همکاری کند. داشتن اهداف خوب تعریف‌شده این اطمینان را می‌دهد که دیالوگ مسیر دو هدف مشخصی دارد و متمرکز بر دستیابی به آن اهداف است.

ثانیاً، موضوعات مورد بحث بایستی درگیر ایده‌ها و چشم‌اندازی که مرتبط با دیپلماسی مسیر یک و پرداختن به تنش‌ها، اختلافات و مناقشات جاری است، گردد. به شیوه‌ای که در آن اطلاعات، پیشرفت و توصیه‌های این مسیر بتواند بدون ایراد خدشه به استقلال شرکت‌کنندگان، وارد پروسه‌های رسمی وارد شوند.

ثالثاً، تمام اشکال دیپلماسی به‌طور اساسی در مورد مردم هست و رویدادهای موفق مسیر دو برای افراد مدنظر طراحی می‌شوند. روند مذکور بایستی بحث صریح و آزاد و موضوعاتی که موردتعامل قرار می‌گیرند و مربوط به اصول هستند، ترغیب نماید. دیالوگ بایستی مباحثه‌کنندگان دارای دانش صحیح و دیدگاه‌های کارشناسی و تجربه‌ای را دورهم جمع کند تا به چشم‌اندازهای مربوط به موضوعات در دسترس برسد و به تنظیم لحن‌های مناسب و دینامیک برای بحث‌ها کمک نمایند. افزون بر این سه عنصر، چالش یا فرصت آتی برای مسیر دو، وارد ساختن افراد جوان بیشتر در این روند است. از منظر دیپلماتیک، افراد جوان دیدگاه‌های متفاوتی مطرح می‌کنند و نماینده صداهای مهم در درون جوامع هستند و این‌ها سازندگان و تأثیرگذاران بر سیاست‌های آینده هستند. آوردن جوانان به نشست‌ها موجب

نقش دیپلماسی مسیر دو در کاهش منازعات بین‌المللی/خداوردی و کاملی

ایجاد تجربه آموزشی ارزشمند برای افراد علاقه‌مند به مسائل روابط بین‌الملل و سیاست دولت‌ها نیز می‌شود. (Wang, ۲۰۱۷: ۲۳)

منازعه ایران و آمریکا

تنش، مناقشه، منازعه، بحران و جنگ از مفاهیمی به شمار می‌آیند که طی چهار دهه گذشته بخش ماهوی مناسبات ایران و آمریکا را تشکیل داده است. در مقابل، به‌منظور مهار و مدیریت هر یک از این وضعیت جهت عدم حرکت به سمت جنگ ابتکارات متعددی به کار گرفته شده‌است. تشریح واقعیت‌های تاریخی برای تبیین وضعیت مناقشه و تنش میان ایران و آمریکا و یا استفاده از تحلیل‌های مبتنی بر نگرش‌های واقع‌گرایانه، اگرچه برای شناخت وضعیت کلی نه جنگ نه صلح کنونی مفید هستند، اما گویای چرایی تداوم وضعیت و فراتر از آن عدم ادامه و تسری همکاری‌های مقطعی نیز نیستند. تحلیل این مناقشه و خصومت دامن‌دار میان ایران و آمریکا از یک‌سو مستلزم توجه به ساختارهای مادی قدرت و تضاد ژئوپلیتیک میان دو کشور بوده و از سوی دیگر لاجرم می‌باید بر بنیان‌های شناختی و غیرمادی کنش هر یک از دو دولت مذکور متمرکز شود.

ماهیت و سطح منازعه

برای ارائه تصویری روشن از ماهیت این منازعه، برداشت‌ها، مفاهیم و تعاریف واحدی وجود ندارد. برخی آن را ناشی از رقابت تمدنی می‌دانند، برخی دیگر آن را ناشی از تضاد ژئوپلیتیکی و برخی دیگر برداشت استثنایی‌گرایی هر یک در قبال دیگری می‌پندارند. طیف دیگری آن را ناشی از فرهنگ راهبردی متفاوت و یا متعارض یکدیگر می‌داند. ایران داعیه گفتگوی تمدن‌ها را دارد و آمریکا بیشتر در مسیر نظریه برخورد تمدن‌های فوکویاما پیش می‌رود.

نگاهی به مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی دو کشور نشان‌دهنده تضاد ایران و ایالات‌متحده در زمینه اهداف بنیادین دو طرف است؛ به‌عبارت دیگر، همین امر می‌تواند مفروض بحث از چرایی و چیستی وضعیت کنونی میان دو کشور را به تصویر بکشد. در شرایطی که ایران خواهان دستیابی به جایگاه قدرت برتر در خلیج فارس است، ایالات‌متحده برای جلوگیری از سربرآوردن یک هژمون در منطقه خلیج فارس تلاش می‌کند. از سوی دیگر، هم ایران و هم آمریکا خود را ملتی استثنایی با وظیفه‌ای خاص می‌دانند و درصدد بسط الگوی مورد قبول خود به سایر نقاط جهان هستند. تضاد در بنیان‌های فلسفی دو کشور و همچنین وجود ذهنیت‌های منفی قدرتمند نسبت به یکدیگر خودبه‌خود موجب تضاد و اختلاف دوجانبه و تعمیق شکاف‌های موجود می‌شود. نهایتاً فرهنگ تدافعی ایران در برابر فرهنگ تهاجمی ایالات‌متحده

نیز عامل دیگری است که هرگونه کنش ایالات متحده را تهدید تصور کرده و از رهگذر بازدارندگی و سیاست‌ها و راهبردهای دیگر درصدد مقابله با آن برمی‌آید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، روابط خصمانه ایران و آمریکا همواره دارای فراز و نشیب‌هایی بوده است. صرف‌نظر از ریشه‌های ایجابی تعارض در بین دو کشور، بنا به دلایل متعددی، فضای بحران از سوی دو طرف به نوعی کنترل و مدیریت شده است. به لحاظ نظری^۷ از میان روش‌های متعدد مدیریت بحران که شامل روش‌های لفظی، سیاسی، اقتصادی، نظامی غیر خشونت‌آمیز و نظامی خشونت‌آمیز می‌شوند^۸ به‌جز مورد اخیر، سایر روش‌ها در دوره‌های مختلف با شدت و ضعف‌های متفاوت، به گونه‌ای تجربه شده‌اند. (برچر، ۲۹:۱۳۸۲)

جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک چالش جدی در برابر توسعه‌طلبی‌های آمریکا در خاورمیانه، طی سال‌های اخیر در راهبرد امنیت ملی آمریکا نقش برجسته‌ای را به خود اختصاص داده‌است. در ادبیات سیاسی و رسانه‌ای غرب، ایراد اتهاماتی علیه ایران مانند افراط‌گرایی اسلامی، حمایت از تروریسم، عدم رعایت حقوق بشر، تهدید آزادی بیان، ناامن‌سازی خاورمیانه و دستیابی به سلاح هسته‌ای هم‌چنان در کانون توجهات قرار دارد. دولت دمکرات آمریکا با نگرش به سیاست تغییر، تلاش نمود که مقدمات دور جدیدی از روابط با ایران را رأساً طراحی نموده تا ضمن فائق آمدن بر چالش ایران، از نتایج و ثمرات آن در عرصه‌های داخلی، بین‌المللی و منطقه‌ای بهره‌مند گردد که توافق هسته‌ای برجام حاصل این تلاش‌ها بود. این درحالی است که فشارهای پشت‌صحنه جمهوری خواهان و عقبه کارشناسی آنان و سپس روی کار آمدن دولت ترامپ به مانع اصلی این دور از تلاش‌ها تبدیل شده است. (اخباری، ۶۰:۱۳۸۸)

منطق و قواعد بازی حاکم بر روابط کشورها در عرصه بین‌المللی و هم‌چنین اصول مدیریت بحران اقتضاء می‌نماید که هر یک از طرفین مخاصمه تا قبل از ورود به مرحله نهایی یا توسل به راهکار نظامی از تمامی ظرفیت‌های قابل دسترسی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی و روانی و امکانات فنی برای در اختیار گرفتن ابتکار عمل و اعمال مدیریت بهتر در بحران بهره‌برداری نمایند. تجربه نشان می‌دهد که رویکرد دمکرات‌ها به رعایت چنین قواعد و اصولی منطبق با تقویت ساختارهای بین‌المللی سازگارتر است.

بر این اساس می‌توان به دو دسته عوامل مادی و معنایی مؤثر در ایجاد و تشدید دشمنی میان دو کشور اشاره کرد که مجموعاً به وضعیت «نه جنگ نه صلح»^۹ کنونی منجر شده‌اند. چنین رابطه‌ای در این معنا و در قالب یک امر برساخته از عواملی همچون تعارض هویتی، ذهنیت تاریخی، سوءبرداشت و تجارب پیشین در راستای احیای رابطه به مثابه عوامل معنایی، مؤلفه‌هایی همانند رقابت ژئوپلیتیک و چالش

نقش دیپلماسی مسیر دو در کاهش منازعات بین‌المللی/خداوردی و کاملی

تروریسم به‌عنوان عوامل مادی و نهایتاً از کنش موجودیت‌هایی همچون لابی‌های ضد ایرانی و رقبای منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران متأثر است. تعاملی بودن ساختار روابط در کنار عملکرد عوامل یاد شده روی هم‌رفته مانع شکل‌گیری و اثربخشی ابتکار عمل‌ها پیرامون عادی شدن روابط دوجانبه بوده و شبکه‌ای از عوامل تنش‌زا در مناسبات دوجانبه را فراهم آورده‌اند. (برچر، ۱۳۸۲: ۵۸)

با روی کار آمدن ترامپ، سطح تنش‌ها در روابط بین ایران و آمریکا بار دیگر برجسته شد. از منظر دولت آمریکا، یکی از ریشه‌های اصلی تصاعد بحران، تقویت حضور و فعالیت ایران در محیط منطقه‌ای و احساس تنگنای آمریکا در پیشبرد اهداف امنیتی و راهبردی است. دولت ترامپ کارزار "فشار حداکثری" خود را برای جلوگیری از برنامه هسته‌ای ایران و نفوذ منطقه‌ای این کشور از طریق خشکاندن منابع مالی ایران طراحی کرد ولی ایران در رشته‌ای از رخدادها مقابله کرده و توان خود را در آسیب رساندن به منافع ایالات‌متحده و به‌طور بالقوه به اقتصاد جهان نشان داده است. در این دوره، یک جرقه می‌توانست نه تنها درگیری محدودی میان این دو کشور متخاصم به وجود آورد، بلکه به حریقی در سراسر نقاط بحرانی منطقه تبدیل شود.

ویژگی‌های منازعه میان ایران و آمریکا:

تنش و منازعه اشکال متفاوتی دارد و سطح آن نیز تابعی از عمق و گستره اختلافات و تنش‌هاست. ماهیت منازعه میان ایران و آمریکا ماهیتی فراگیر دارد و مشتمل بر طیفی از مسائل دوجانبه، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و تغییر از سطحی به سطح دیگر در تحلیل دامنه منازعات دوجانبه می‌شود.

یکی از موارد پیچیده منازعات، مختصات منحصربه‌فرد مناقشه ایران و آمریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که به‌عنوان یکی از ریشه‌دارترین و طولانی‌ترین مناقشه‌های تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل تاکنون، مورد توجه بسیاری از پژوهش‌گران قرار گرفته است. تجربه همکاری‌های مقطعی در سایه تهدید و سوءظن دوجانبه، چرخه‌های متوالی و بی‌پایان تنش‌زدایی/تنش‌زایی و دخالت متغیرهای متنوع بیرونی و درونی در فرایندهای جاری میان دو کشور نشان‌دهنده پیچیدگی، چندلایه بودن و لاینحل باقی ماندن ریشه‌های بنیادین این مناقشه است. از آن گذشته، سیاست‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی ایران و ایالات‌متحده آمریکا در ارتباط با طرف مقابل، غیرقابل فهم بودن و یا عدم انعطاف در درک مبانی رفتاری تهران و واشنگتن نزد یکدیگر و نهایتاً نقش فوق‌العاده تأثیرگذار سوءبرداشت‌ها در تصمیم‌گیری‌های دو کشور نشان‌دهنده آن است که صرف توجه به علل قطع رابطه و تداوم انجماد سیاسی، پاسخ روشنی به سؤال از چرایی و چگونگی ایجاد و تداوم وضعیت کنونی تنش‌ها ارائه نمی‌دهد. منازعه‌ای

که در عین اختلافات راهبردی و ژئوپلتیک، وجهی عمیق تر داشته و از بنیان‌های ذهنی و تصویرسازی‌های تهدیدانگاران دو کشور از یکدیگر نشأت گرفته است.

نقش مسیر ۲ در حصول توافق هسته‌ای (برجام)

واژه دیپلماسی مسیر ۲ به مراودات و تعاملات صریح و غیرعلنی بین اعضای کشورهای مخالف خارج از حیطه مذاکرات رسمی اشاره دارد. نمونه بارز مسیر ۲ را می‌توان به کنفرانس دارتموث اشاره کرد که توانست آمریکایی‌ها و شوروی سابق را در سال ۱۹۶۰ بعد از شکست نشست سران میان خروشچف و آیزنهاور در سال ۱۹۵۹ دورهم جمع کند.

در سایه تشدید بی‌اعتمادی‌ها و فقدان کانال‌های تماس و گفتگوی رسمی، مسیر دیپلماسی ۲ به شکل هدفمندی قادر بوده است در برخی موقعیت‌ها از تبدیل شدن موضوعی چالشی به یک بحران جدی و یا گسترش آن به آستانه یک مناقشه جدی و یا جنگ جلوگیری نماید. چشم‌انداز و میزان موفقیت این نوع دیپلماسی تا حد زیادی تابع جهت‌گیری سیاست‌ها و نهایتاً نوع ترجیحات و حمایت دولت‌ها از برنامه‌های آن‌ها است. این تکنیک به علت احتمال بالا رفتن سطح تنش‌ها و منازعه از توانمندی و ظرفیت لازم برای ایفای نقش تسهیل‌کنندگی در کاهش منازعات برخوردار است و در فقدان مکانیسم و کانال‌های تماس رسمی میان دولت‌های طرف مناقشه، به‌عنوان یک شیوه آزمایشی و موردتوافق برای سنجش میزان اراده‌های سیاسی طرفین عمل می‌کند.

رویارویی خطرناک میان ایالات‌متحده و ایران، این پرسش را به ذهن متبادر می‌کند که وقتی نیرویی مقاومت‌ناپذیر با جسمی غیرقابل حرکت روبه‌رو شود چه روی می‌دهد. آن نیرو، کارزار " فشار حداکثری" دولت ترامپ است که ظاهراً هیچ حدومرزی نمی‌شناسد - چه تحریم رهبران بلندپایه سیاسی و نظامی ایران باشد، چه فشار برای به صفر رساندن صادرات نفت کشور به‌منظور به‌زانو درآوردن ایران. آن جسم، عزم ایران است به مقاومت و عدم تسلیم - چه با شروع دوباره برنامه هسته‌ای باشد، چه با هدف قرار دادن ایالات‌متحده و متحدان منطقه‌ای آن. نتیجه احتمالی و فزاینده یک رویارویی نظامی - سناریویی که گروه بحران از زمان خروج دولت ترامپ از توافق هسته‌ای یا برجام در ماه می ۲۰۱۸ درباره‌اش هشدار داده است.

گروه بین‌المللی بحران به‌عنوان یکی از فعالین عرصه مسیر ۲ در بخشی از یادداشت خود می‌نویسد: شرایط یک درگیری در آینده از حالا روشن است. ایران هشدار داده است که اگر تحریم‌های یک‌جانبه ایالات‌متحده هم‌چنان این کشور را از منافع اقتصادی برجام محروم کند و در عوض اقتصاد ایران را زمین‌گیر کند، به تدریج تخطی خود از توافق هسته‌ای را افزایش خواهد داد. اگر ایران تهدیدش

نقش دیپلماسی مسیر دو در کاهش منازعات بین‌المللی/خداوردی و کاملی

را عملی کند، برجام از هم خواهد پاشید و باعث تحریم‌های گسترده‌تر بین‌المللی و افزایش امکان حملات نظامی ایالات‌متحده و یا اسرائیل علیه برنامه هسته‌ای این کشور خواهد شد که فعلاً مهار شده است. خطر فوری‌تری که شاهدش رشته‌ای از رخدادهای محدود نظامی از ماه می بوده، این است که رویارویی دو کشور، عوامل منطقه‌ای هم‌سو با هر طرف را به گردابی تشدیدشونده بکشاند.

در ایران چند روایت و رویکرد نسبت به مسیر ۲ وجود دارد: یک رویکرد مربوط به طیف تعامل‌گرا با غرب است و طیف دیگر با رویکرد بدبینانه به مجموعه رفتارها و اقدامات غرب می‌نگرد. براساس دیدگاه طیف دوم، دیپلماسی مسیر ۲، روشی است که آمریکایی‌ها در قبال برخی کشورها به اجرا گذاشته‌اند. در این روش، به‌جای استفاده از ابزارهای معمول دیپلماسی (که از طریق حکومت‌ها پیگیری می‌شود)، هدف پیش بردن سیاست‌های امریکا در کشور هدف توسط محافل غیردولتی است. در دیپلماسی مسیر ۲ روی روابط امریکا و شهروندان کشور هدف تأکید زیادی می‌شود. یکی از مهم‌ترین اهداف راهبردی این دیپلماسی، هنجارشکنی و ریختن قبح مواضع ضدآمریکایی و مقبول و انمود کردن غرب برای ملت هدف است. از دیگر اهداف این دیپلماسی، تلاش آن‌ها برای جمع‌آوری اطلاعات در مورد کشور هدف است. این طیف برای اثبات فرض خود به مصادیق اشاره می‌کنند.

یکی از کارکردهای این نوع دیپلماسی «فروپاشی خاموش» اتحاد جماهیر شوروی بوده است. این گروه بر این باور است که مسیر ۲ اهدافی را دنبال می‌کند تا مسیر نفوذ را باز کند. احتمال گشایش دفتر حافظ منافع امریکا در ایران به‌منظور سهولت در ارائه ویزا به ایرانیان، احتمال تأسیس دفتر شورای آمریکاییان-ایرانیان به‌منظور زمینه‌سازی برای عادی شدن روابط، هشدارها در مورد باند براندازی نرم که از عناوینی مانند دیپلماسی عمومی، مبادلات فرهنگی و علمی، کارهای مشترک مطالعاتی و روابط مردم با مردم سوء استفاده می‌کند؛ سفر بازیگران هالیوودی به ایران؛ اطلاع‌رسانی در مورد بنیادهایی که تحت عنوان «دیپلماسی عمومی»، «دیپلماسی علمی»، «دیپلماسی رسانه‌ای» و مواردی از این قبیل به دنبال براندازی نرم هستند؛ از جمله قرائن و شواهد مورد اشاره از سوی مخالفین طیف تکنیک مسیر ۲ می‌باشد. (Dimaggio, 2010, 3)

این نوع تبادلات از زمان ریاست جمهوری خاتمی بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵ آغاز شد. تأثیر این اقدامات بر سیاست‌های رسمی بسیار محدود بود و عمدتاً به خاطر محیط ناپایدار بین تهران و واشنگتن که مانع از تسری و گسترش مسیر ۲ به سمت مسیر ۱ می‌گردد، بود. این مسیر در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد متوقف گردید و فرصت‌ها برای وارد شدن به ترتیبات غیررسمی محدود شد.

در اجرای مدل دیپلماسی مسیر ۲، وزارت خارجه آمریکا از طریق تأمین منابع مالی مشترک با دیگر طرف‌ها و بنیان مسیر ۲، به ترغیب فعالین برای تمرکز دیالوگ‌های مسیر ۲ بر روابط ایران با همسایگان در خلیج فارس و توسعه مشارکت برای شمول عوامل مزاحم بالقوه به‌منظور نیل به توافق موقت یا دائم هسته‌ای با ایران می‌پرداخت. به مدت بیش از ده سال، مجموعه‌های فعال در دیالوگ مسیر ۲ روابط بین مقامات متنفذ ایرانی و آمریکایی و صاحب‌نظران دانشگاهی را تسهیل نمود که به‌نوبه خود منجر به توسعه ایده‌هایی در چارچوب توافق موقت ۲۴ نوامبر در مورد برنامه هسته‌ای ایران شکل داد. (Allen, ۲۰۱۳: ۶)

حامیان دیالوگ این مسیر که نقش اساسی در تسهیل دیپلماسی مسیر رسمی برای شکل‌گیری برجام داشتند معتقدند آینده فعالیت‌های مسیر دو مربوط به ایران می‌تواند مسیر رسمی را از طریق پرداختن به روابط ایران با دیگر قدرت‌های منطقه‌ای تکمیل کند؛ اما با خروج آمریکا از برجام اساس این ابهام و تردید وجود دارد که اولویت مسیر یک متفاوت از اهداف و ماموریت‌های مسیر دو بوده و چشم‌انداز مطمئنی برای ادامه این مسیر دیده نمی‌شود. طرفداران مسیر غیررسمی بر این باورند که رقابت بین ایران و عربستان سعودی محرکه اصلی بی‌ثباتی منطقه‌ای است و می‌تواند کاتالیزوری برای مناقشه آینده باشد. چنانچه مذاکرات هسته‌ای بین ایران و گروه ۴+۱ به پیش برود، این فرصت وجود خواهد داشت تا ایران و عربستان سعودی به ارزیابی مجدد روابطشان بپردازند و ماهیت غیررسمی مسیر دو چنین امکانی را به هر دو می‌دهد تا وارد گفتگوهای جدی همراه با ریسک کمتر شوند.

یکی از مزایای برجام این بود که کانال رسمی ارتباطی بین ایران و آمریکا را باز کرد، دو کشوری که هیچ روابط دیپلماتیک نداشتند. چنین کانال تماسی در زمانی که دو قایق آمریکایی تصادف وارد آب‌های ایران شده بودند در سال ۲۰۱۶ بسیار مفید بود و در چارچوب راهبرد تعامل جدید مانع از بالا گرفتن سطح تنش میان دو کشور شد. با خروج آمریکا از برجام چنین کانالی نیز بسته شد و در چنین شرایطی چنانچه مجدداً اتفاقات مشابهی رخ دهد مشخص نیست حل‌وفصل آن قرار است به چه شکلی دنبال شود. طی دوره ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵، رئیس‌جمهور خاتمی، ایده گفتگوی تمدن‌ها را در مقابل ایده برخورد تمدن‌ها هانتینگتون مطرح ساخت. این رفتار جدید ایران باعث ایجاد فرصت‌هایی برای آمریکایی‌ها جهت تعامل غیررسمی با مقامات متنفذ ایران را فراهم ساخت و تساهل تهران در مسیر ۲ تلاشی برای حرکت سیاست خارجی ایران به یک جهت‌گیری مصالحه‌جویانه‌تر با آمریکا و غرب بود.

نتیجه‌گیری

در مطالعات انجام‌شده، تلاش‌های اندکی توسط ناظرین مستقل برای ارزیابی و سنجش کارآمدی مسیر غیررسمی صورت گرفته و فقدان تلاش‌های سیستماتیک برای ارزیابی این تکنیک می‌تواند به اعتبار

نقش دیپلماسی مسیر دو در کاهش منازعات بین‌المللی/خداوردی و کاملی

آن صدمه وارد سازد. بعد از سال‌ها تعاملات پیوسته در مناسبات ایران و آمریکا، بنا به دلایل متعددی آینده این مسیر در وضعیت سیال و نامطمئنی قرار گرفته و ارزیابی موفقیت تلاش‌های گذشته و کنونی این مسیر دشوار است زیرا پیشرفت سریع یا تأثیرات سریع و قطعی بر سیاست‌ها نداشته و ضمانتی برای حفظ و پایداری آن‌ها نیز وجود ندارد. این قبیل تبادلات عموماً رهیافت بلندمدتی به سمت اجتماعی کردن نخبگان با دسترسی و نفوذ بر تصمیم‌سازان داشته و هدف آن شکل‌دهی به مباحث سیاست از طریق ارائه تصویر پرنوسان مناقشات و گزینه‌های احتمالی برای حل همکارانه آن‌ها بوده است. در مجموع، روند تلاش‌های مسیر غیررسمی در گذشته و حال حداقل در ۵ حوزه دنبال شده است که عبارت‌اند از نخست، کمک به مراکز غیررسمی برای تعیین منافع مشترک و تولید ایده‌ها و پیشنهادهای و کمک به گزینه‌های سیاست، دوم، ارزیابی واقعیت‌ها که منجر به روشن شدن نیت و تصحیح سوء برداشت‌ها شود. سوم، مرتبط سازی دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها به نوع و نحوه تصمیم‌گیرندگان در تهران و واشنگتن، چهارم، تقویت روابط مهم در طول زمان به‌ویژه میان مقامات و مشاورین کلیدی ایران و مقامات و دیپلمات‌های سابق آمریکایی با سطح دسترسی آن‌ها به تصمیم‌گیرندگان آمریکا و نهایتاً، ایجاد کانال قابل‌اطمینان برای ارتباطات غیررسمی بر سر موضوعات حساس و در طی زمان‌های افزایش تنش‌ها.

ظرفیت دیپلماسی مسیر دو ظرفیتی محدود بوده و انتظارات از آن باید واقعی باشد. حفظ محرمانگی برای تضمین تداوم دیالوگ این نوع گفتگوهای غیررسمی حیاتی است. شرکت‌کنندگان معمولاً از قبل موافقت می‌کنند تا هیچ اطلاعاتی را علنی نکنند و به رسانه‌ها ندهند. افراد مشترکاً ترجیح می‌دهند به‌صورت چراغ خاموش فعالیت کنند و نام خود را آشکار نسازند. در نتیجه، دستاوردها و موفقیت‌ها در این تکنیک آشکار نمی‌شوند.

نکته آخر این‌که نوع برخورد و اولویت همه دولت‌ها با دیپلماسی مسیر دو یکسان نیست. به‌عنوان مثال، از آنجایی‌که دیپلماسی در شیوه متعارف آن در دولت ترامپ مورد توجه قرار نگرفت، به طریق اولی برای این نوع دیپلماسی نیز جایگاهی در نظر گرفته نشد. ولی به‌جای آن از شیوه‌های دیگری نظیر استفاده از طرف‌های رسمی ثالث در قالب میانجی مورد اعتماد مورد توجه قرار گرفت. مضافاً اینکه، در پی کشمکش قدرت در ایران و آمریکا، روشن نیست کدام افراد و سازمان‌ها به‌طور ثابت ظرفیت یا اختیارات لازم برای انجام مسیر ۲ را داشته باشند. در مجموع، با توجه به پایداری سطح روابط تنش‌آمیز بین دولت‌ها در ایران و آمریکا، تبادلات مسیر گفتگوهای غیررسمی همچنان یکی از اندک ظرفیت‌ها و پلهایی است که قادر است دو طرف را برای دیالوگ دورهم بنشانند و برای کاهش سطح تنش‌ها ابتکاراتی انجام دهد. اگر

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۸، شماره ۵۸، بهار ۱۴۰۱

زمانی فرا برسد که تهران و واشنگتن به سمت مذاکرات رسمی حرکت کنند، تلاش‌هایی از این نوع دیپلماسی احتمالاً چشم‌انداز جدیدی را برای خود تعریف و ترسیم خواهد کرد.

منابع

(۱) اخباری، محمد و شمس احمر، مهران (۱۳۸۸) «ساختار نظام بین‌الملل در هزاره سوم و تحلیل بحران در روابط ایران و آمریکا»، فصلنامه علمی پژوهشی جغرافیای انسانی، علوم استراتژیک دانشگاه عالی دفاع ملی، سال دوم شماره اول،

نقش دیپلماسی مسیر دو در کاهش منازعات بین‌المللی/خداوردی و کاملی

- ۲) برچر، مایکل، (۱۳۹۴)، بحران در سیاست جهان، جلد اول، ترجمه میرفردین قریشی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
- ۳) برچر، مایکل، (۱۳۹۴) بحران در سیاست جهان، جلد دوم، ترجمه حیدرعلی بلوجی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
- ۴) جهان‌بین، فرزاد و فتحی، محمدجواد، (۱۳۹۷) «بررسی و مقایسه مؤلفه‌های تمدنی میان ایران و آمریکا»، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال هشتم، شماره ۲۷.
- ۵) گودرزی، سهیل و سلطانی نژاد، احمد، (۱۳۹۶) «بررسی رابطه جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در پرتو فرهنگ راهبردی»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، دوره ۱۰، شماره ۳۹.
- ۶) نگین راز، پروین، (۱۳۹۳) «بایسته‌ها در مدل ارزیابی تکنیک دیپلماسی مسیر دوم»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هشتم، شماره ۲.
- ۷) هابرماس، یورگن، (۱۳۸۴) نظریه کنش ارتباطی، ترجمه کمال پولادی، تهران، موسسه انتشاراتی روزنامه ایران.

- 8) Allen, Nate; Badr, Rashid and Brown, Chris, (۲۰۱۶) Bridging Divides: Track II Diplomacy In The Middle East, Princeton University.
- 9) Clayton Thomas, Kathleen J. McInnis, and Kenneth Katzman (2019) U.S. Iran Tensions and Implications for U.S. Policy, Congressional Research Service. <https://crsreports.congress.gov>
- 10) Dimaggio, Suzanne (2010) "Track II Diplomacy" <https://iranprimer.usip.org/resource/track-ii-diplomacy>
- 11) Homans, Charles (۲۰۱۱) "Track II Diplomacy: A Short History" Foreign Policy.
- 12) Mapendere, Jeffrey (2006). Track One and a Half Diplomacy and the Complementarity of Tracks" COPOJ – Culture of Peace Online Journal, 2(1), 66-81. ISSN 1715-538X. www.copoj.ca.
- 13) Nan Allen, SuSan, and Strimling, Andrea, (2013), "Track I - Track II Cooperation", Available: beyondintractability. Address: <http://www.beyondintractability.org/essay/track1-2-cooperationdiplomacy,2004> (May 8, 2013)
- 14) Obren, Calli (2018) "Why 'Track II Diplomacy' Is So Important" World Affairs, <https://www.aspeninstitute.org/blog-posts/why-track-ii-diplomacy-is-so-important/>

- 15) Tracci, Cristian (2019) “Outsourcing Diplomacy: The Necessity of Unofficial”,
<https://jia.sipa.columbia.edu/online-articles/outsourcing-diplomacy-necessity-unofficialtalks>
- 16) Wang, Alice (2017) Track II and its role in diplomacy
<https://www.asianz.org.nz/track-2/track-ii-and-its-role-in-diplomacy-2/>

یادداشت‌ها:

-
- 1 Track II Diplomacy
 - 2 Goseph V. Montville
 - 3 Search for Common Ground
 - 4 WANEP
 - 5 ECCP
 - 6 Mapender
 - 7 No War no Peace